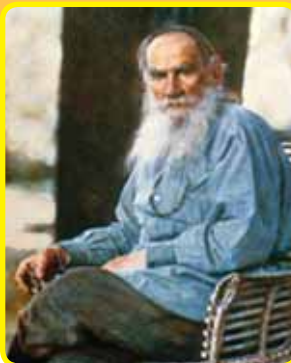


لئو تالستوی، یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان جهان در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی است. این نویسنده‌ی نامدار روسی، کتاب‌های فراوانی برای بزرگ‌ترها و بچه‌ها نوشته است. در این‌جا، دو قصه‌ی کوتاه اخلاقی از تالستوی می‌خوانیم.



دو داستان از لئو تالستوی

• ترجمه‌ی مژگان کلهر • تصویرگر: میثم برزا

شاخ گوزن



روزی گوزن رفت لب چشمه تا آب بنوشد. وقتی عکس خودش را توی آب دید، گفت: «کاش شاخ‌هایم بزرگ‌تر و پهن‌تر می‌شدند.» بعد نگاهی به پاهایش کرد و گفت: «چه پاهای زشتی!... حیف که پاهایم خیلی لاغر و استخوانی هستند. مثل چوب کبریت می‌مانند!» همین موقع، سروکله‌ی شیری پیدا شد و گوزن پا گذاشت به فرار. او از میان دشت دوید، از شیر دور شد و به جنگل رسید. او موفق شده بود با استفاده از پاهای تیزرویی که داشت، خودش را نجات بدهد. اما همین که کمی توی جنگل جلو رفت، شاخ‌هایش به شاخه‌های درختی گیر کرد. شیر هم به او رسید و آماده‌ی حمله شد. گوزن که به پایان عمرش نزدیک شده بود، گفت: «چه قدر نادان بودم! پاهایی که فکر می‌کردم لاغر و زشت هستند، مرا نجات دادند. اما شاخ‌های زیبایم که آرزوی بزرگ‌تر و پهن‌تر شوندم، مرا به دام انداختند.»

فیل مغرور

شغال‌ها تمام لاشه‌های توی جنگل را خورده بودند و دیگر غذایی برای خوردن نداشتند. بنابراین شغال پیر نقشه‌ای کشید. او پیش فیل رفت و گفت: «ای فیل بزرگ! ما پادشاهی داشتیم که دستورهای عجیبی به ما می‌داد. دستورهایی که نمی‌توانستیم انجامشان بدهیم. برای همین تصمیم گرفتیم پادشاه دیگری انتخاب کنیم. شغال‌ها مرا فرستاده‌اند تا از شما بخواهم پادشاه ما شوید. شما هر دستوری بدهید ما انجام می‌دهیم و همه‌مان به شما احترام می‌گذاریم.»

فیل لبخندی زد و با غرور، دنبال شغال راه افتاد.

شغال، فیل را به طرف باتلاق برد و فیل توی باتلاق افتاد. آن وقت شغال گفت: «ای پادشاه بزرگ! حالا هر دستوری بدهید من انجام می‌دهم.»

فیل گفت: «به تو دستور می‌دهم مرا از این جا بیرون بکشی!»

شغال گفت: «حتماً قربان... لطفاً دم مرا با خرطوم‌تان بگیرید تا شما را از این جا بیرون بکشم.»

فیل گفت: «فکر می‌کنی چنین چیزی ممکن است؟... یعنی تو می‌توانی مرا بیرون بکشی؟»

شغال گفت: «اگر ممکن نیست، پس چرا شما چنین دستوری به من می‌دهید؟... پادشاه قبلی ما هم همین‌طور بود و به ما از این جور دستورها می‌داد!»

فیل با نگرانی به شغال نگاه کرد و متوجه شد که چه کلاهی سرش رفته است.

وقتی فیل در باتلاق مُرد، شغال‌ها آمدند و او را خوردند.

